# 29/8/1390

بحث در مورد مقبولۀ عمرو بن حنظله بود اگر ما از این مقبولۀ وجوه مرجحات استفاده می وشد و این که نحوۀ ترجیح که از این روایت استفاده می شود به چه نحو است. یک سری اشکالاتی در مورد این روایت مطرح شده است که بعضی از این اشکالات بر خلاف آئین قضا هست، که عرض کردیم چندان اشکالات مهمی نیست و حالا چه بتوانیم حل کنیم یا نتوانیم فوقش این است که این ها عمومات است که در باب قضا وجود دارد یا بر خلاف آن قاعد ۀاولیه که عقلاء در امور قضایی به کار می برند که خوب اگر روایتی بر خلاف آن قاعده اولیه باشد مهم نیست. ولی بعضی از اشکالات است که مانع از اخذ به روایت نیست ولی مانع از استدلال به روایت در ما نحن فیه است، یکی این است که مرحوم آخوند اشاره کرده که در مقام ترجیح حکم احد الحاکمین علی الاخر است، نه در مقام ترجیح به احدی الروایتین علی الاخر است. که اشاره شد که این مطلب درمورد حکم قاضی درست است ظاهر روایت این است که این صفات در مورد حاکم جعل شده و اعتبار پیدا کرده است ولی در سایر قطعات به این شکل نیست. مرحوم اقای داماد این گونه فرموده اند که در صفات راوی مربوط به ترجیح حکم یکی از حکم بر آخر است؛ در موافقت کتاب و مخالفت عامه آن مربوط به روایت است اما در مورد شهرت ذو الوجهین است ؛ علتش هم این است که بعضی تعبیرات در شهرت وجود دارد که مربوط به ترجیح احدی الحکمین علی الاخر باشد بعضی تعبیرات ترجیح احدی الحدیثین علی الاخری است. نعم لیس للبعید الترجیح .... المستفاد من قول ....راجعا ًالی الروایت به تقریب بان الظاهر ... ..اللهم الا ان ... فتامل...؛ احتمالاً فتامل که ایشان اشاره کرده است گفته است که ترجیح و لو گفته که یواخذ ...همان تعبیری که ما جلسۀ قبل اشاره کردیم که می گوید شما مراجعه کنید به مستندی که حکم کرده است که هر کدام از آنها شرائط حجیت را داشته آن مقدم است. و دیگری را ترک کنید چون مستندش نادرست است، به سبب ترجیح روایت ترجیح حکم صادر می شود که یکی حکم عن حجه است و یکی دیگر حکم عن لا حجهٍ است. ولی اصل این اشکال مطرح کرده است ناشی از تعبیری است که از روایت استفاده کرده است من دو تا آدرس است که این جا که در کافی و تهذیب داده است، وسائل را وقت نکردم که دقت کنم. این متن این است که فیؤخذ به من حکمها است و آن چیزی که در کافی و تهذیب است در پاورقی داده اند فیؤخذ به من حکمنا، به هر حال در منابع اصلی که کافی و تهذیب باشد ما حکمنا است و حکمها نیست که دو جور می توان معنا کرد یک وجه این است که متعلق به یؤخذ به باشد میگوید که ما به جهت این که ما حکم کردیم که خبر مجمع علیه را اخذ کن آن را أخذ کن، یک معنای دیگری که هست حکمنا به معنای حدیثنا باشد یعنی از این دو حدیث آن حدیثی که مشهور است من حدیثنا است کانَّ المجمع علیه الحدیثنا که از ما است یؤخذ به است یعنی بیان از آن من باشد که از حکم و حدیث ما است آن را اخذ کن به جهت این که حکم ما است، نه این که وجوه ترجیح باشد یک موقع می گوئیم این وجوه ترجیح حکم ما است و یک وقت می گوئیم آن روایت مشهور حکم ما است که علی ای حال این مهم نیست هر کدام باشد من حکهما دلیل باشد برای این که ترجیح خبر مجمع علیه بر خبر شاذ حکم ما است یا این که خود خبر مجمع علیه حکمنا است، علی ای تقدیر ربطی به حکم حکمین ندارد. معنای دوم یؤخذ به حکمنا، حکمنا یک وقت وصف آن حدیث مجمع علیه است چون حدیث مجمع علیه حکم ما است یؤخذ به ، و یک وقت نه ترجیح ما مجمع علیه بر خبر شاذ به خاطر این است که ما دستور دادیم که به این دلیل است که حکمنا به ترجیح احد الخبر علی الاخر هر کدام باشد ربطی به حکم حکمین ندارد، ظاهرش این است که مربوط به ترجیح احد الروایتین علی الاخری ربطی به حکم حاکمین

ندارد. پس بنابراین شهرت هم داخل درترجیح روایت است.

اشکال دیگری که این جا مطرح است که قابل تأمّل است این است که این روایت موضوعش تنازع و تخاصم است، حکم کلی نکرده گفته در تنازع و تخاصم رجوع کنید به دو روایت که هر کدام در بحث تنازع مسبوق بود آن را اخذ کنید بر فرض این که دو نفر تنازع و تخاصم داشته باشند آن جا یک روایت را بر روایت دیگر مقدم بشود، جایی که هر یک ازمتنازعین یک روایت را حجت می داند و آن یکی یک روایت دیگر را حجت می داند گفته که روایتی که مستند یکی از آنها که معتبر است که این جا دیگر حکم حاکم کار نداریم، می گوید در جایی که دو گروه با هم تنازع دارند و هر کدامشان به استناد یک روایتی قول خودشان را مستند کرده اند و آن یکی استنادبه روایت دیگری کرده است ممکن است اگر تخاصم نداشته باشند تخییر باشد، ولی این چون هر دسته دسته ای دیگر را اخذ کرده است ، فرض کنید که ما به طور کلی مرجحات را مستحب دانستیم مانعی ندارد که بر فرض تخاصم شارع به دلیل این که بالاخره هر گروه متخاصم یک دسته رااخذ می کند و آان یکی هم دیگری را اخذ می کند و نمی شود تخاصم با تخییر بین دو روایت متعارض حل شود شارع این جا را حکم به وجوب ترجیح کرده باشد این اشکال غیر از اشکال حکم حاکم است. اشکال این است که اگر دو گروه متخاصم بودند که یکی یک روایت را اخذ کرده است و دیگری یک روایت دیگر اخذ کرده است ممکن است از این باب نباشد که دیگری را حجت نمی دانسته بلکه قائل به تخییر بوده ولی گفته من این را اخذ می کنم چون موافق با مطلوبش بوده است و دیگری هم همچنین این جا چون تخاصم حل نمی شود شارع این جا ترجیح را لازم دانسته باشد.

اصل کلام مرحوم آخوند است، مرحوم آقای داماد می فرمایندکه این اشکال صحیح است و غیر قابل بحث است و یک سری مؤیداتی برای این مطلب می آورند که مگر این که شما بگوئید که شما قطع دارید به عدم خصوصیت مورد، ولی شما از کجا این قطع خواهید داشت. و شارع نمی تواند در باب تنازع حکم به تخییر کند، به خاطر همین هست که در آخرین مرحله هم حکم به تخییر نکرده است بلکه ارجاع به امر مولی کرده است و گفته است که توقف کنید. این اشکالی که ایشان مطرح کرده است.

ولی به نظر می رسد ارجاع امر به امام علیه السلام است ممکن است به همان جهت که ایشان گفته حمل کرده ولی مرجحاتی که گفته شده می خواهد علی القاعده بحث بکند نه این که خصوص مورد تنازع و تخاصم باشد چون تأئیدات می آورد، ببینید دو قطعه اش تعلیل می آورد که از سه قسم دو قسم تعلیل

آورده شده است که این تعلیلات ربطی به باب تخاصم و تنازع ندارد.

سه قطعه داریم یکی فان المحمع علیه لا ریب فیه ثلاثه ... هیچ ربطی به بحث تنازع و تخاصم که بالاخره یکی را باید ترجیح داد ربطیندارد. قطعۀ دوم که تعلیلی ندارد، قطعۀ سوم یم گوید ما خالف العامه ..... وجۀ تعلیلی دارد که چون سعادت در مخالفت با عامه است پس باید مخالف عامه عمل کرد، این جا اصلاً در مورد تنازع و تخاصم است ربطی ندارد، اولی و آخری کهتعلیل دارد و وسطی درمورد تخاصم است بعید است، این نه به جهت تنازع و تخاصم، می گوید حالا که مخالفت کردند برند ببینید مستند کدامشان معتبر است. یاد می دهد که هر کدامشان یکی را به عنوان حجت اخذ کردهاست شارع می گوید نه من به شمایاد می دهم که الان در ظرف تعارض حجت بالفعل است کدام است، حجت بالفعل را می خواهد به ما یاد بدهد بنابراین به نظر می رسد که و لو آن قطعۀ اخیرش را خیرٌ فی الهلکه این گونه استفاده می شود شارع بر فرض عدم وجود مرجحات تخییر جعل نکرده است حکم به توقف کرده است این حکم به توقفش و عدم اعتبار تخییرش در رد تخاصم و تنازع باشد، به دلیل این که در این ظرفی که هست شارع نمی تواند تخییر جعل کرده باشد بنابراین شبهه می شود که کدام یک حجت است و حجت بالفعل هم نداریم و مرجح هم که نداریم پس باید منتظر باشیم که امام علیه السلام تکلیف را مشخص کنند. و لذا این که وسطی اختصاص به تنازع دارد خیلی بعید است سیاق کلی روایت را که انسان نگاه می کند به نظر می رسد اختصاص به تنازع ندارد، اگر چه در باب تنازع و تخاصم است ولی نکته ای که در ظرف تنازع و تخاصم اخذ شده است عام است؛ یعنی از تعلیل عمومیت استفاده می شود و در سه تا مرجحی که وجود دارد که اولیش که شهرت باشد و مرجح آخر که مخالفت عامه باشد که تعلیلاتش عام است و مرجح وسطی هم از سیاقش استفاده می شود که عام باشد. لذا این شبهه ای که مربوط به باب تنازع و تخاصم باشد زیاد قوی نیست ولو عدم جعل تخییر که از این روایت استفاده می شود مربوط به باب تنازع و تخاصم است و اساساً از آن جا هم نمی شود القاء خصوصیت کرد چون در فرض تخاصم و تنازع جعل تخییر معنا ندارد، علاوه بر این که ذاتاً و عقلاً نمی شود القاء خصوصیت کرد، در سایر قطعات می شود القاء خصوصیات کرد. چون این تعلیل کبری است که دارای صغری است که ممکن است این صغری در باب تنازع باشد که تخییر معنا نخواهد داشت ولی اگر صغری در غیر باب تنازع باشد جعل تخییر ممکن است.

پس بنابراین بین روایات و لو تعلیل هم دارد آن تعلیل به درد نمی خورد و چیزی از آن در نمی آید ولی تعلیل های جای دیگر این شکلی نیست و نکاتی که دارد می خواهد حجیت یک روایت رامعلّل کند، روایت نمی خواهد چیزی ار معلل کند که اگر در جایی حجت نبود باید توقف کنید، انها تعلیل می کند که مشهور حجیت بالفعل دراد و مخالفت عامه حجیت بالفعل دارد که نکته ای که دارد این است که باعث هدایت و رشاد شما است که ربطی به باب تنازع و تخاصم ندارد.

شبهۀ بعدی که شبهۀ چهارم باشد این است که گفته اند تختص بزمان الظهور، پاسخش این است که تعلیلات اقتضاء می کند که اختصاص به زمان حضور نداشته باشد. اصل اولی همین را اقتضاء می کند که وقتی حجت بالفعل نداریم بایدبه مرجع فوقانی مراجعه کنیم.

اشکال سادسی که آقای داماد در ص 300 دارند اشاره می کنیم.